

نکاتی درباره تاریخ طب اسلامی^۱

ابراهیم بن مراد الف

به کوشش: محمدهادی مؤذن جامی^{ب*}

الف- انجمن فرهنگنامه عربی جمهوری تونس

ب- گروه طب اسلامی و طب سنتی، فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران

چکیده

علم طب اسلامی در دو مرحله، تأسیس و تألیف و ابتکار، قابل بررسی است. در مرحله تأسیس، بر پایه مصادر یونانی به ویژه طب جالینوسی پدید آمد. اما منحصر در سرمشق یونانی جالینوسی خود نماند و در همان مرحله تأسیس، از طریق گسترش گفتارها و مباحث علمی و افزودن عناصر جدید به علم طب؛ تألیف در موضوعاتی که جالینوس به آن پرداخته یا در آن تعمق نکرده بود؛ تألیفاتی در نقد جالینوس و رد او و اخذ مطلب از نمونه‌های غیر یونانی مانند هند، از حوزه جالینوس خارج شد. مرحله تألیف و ابتکار را که حداقل پنج قرن طول کشید (از آغاز قرن چهارم تا نیمه قرن نهم هجری/ قرن دهم تا پانزدهم میلادی)، می‌توان در تاریخ عمومی پزشکی، مرحله طب اسلامی به شمار آورد. در این مرحله طب اسلامی در مباحثی از قبیل جدایی طب از فلسفه، غلبه بخش عملی طب بر بخش نظری، پیش افتادن تجربه و آزمون بر قیاس و استدلال عقلی صرف، برتری یافتن مشاهدات علمی بالینی بر فرضیات قیاسی از نگاه جالینوسی خارج شد. بر این اساس طب اسلامی از فلسفه مستقل شد و تنها به مباحث طبی پرداخت و اطبا به گسترش فروع طبی و تخصصی کردن آنها پرداختند و به تصحیح اشتباهات گذشتگان و افزودن مطالب جدید و فراوان قادر شدند.

واژگان کلیدی: تاریخ طب، طب اسلامی

۱. مقدمه

ه/ ۸۳۰ م و الحاق کتابخانه و رصدخانه به آن و نهضت ترجمه. طب اسلامی در مرحله تأسیس بر پایه مصادر یونانی بویژه طب جالینوسی پدید آمد اما منحصر در سرمشق یونانی جالینوسی خود نماند و در همان مرحله تأسیس از طریق گسترش گفتارها و مباحث علمی و افزودن عناصر جدید به علم طب؛ تألیف در موضوعاتی که جالینوس به آن پرداخته یا در آن تعمق نکرده بود، تألیفاتی در نقد جالینوس و رد او و اخذ مطلب از نمونه‌های غیر یونانی مانند ازهیمنه جالینوس خارج گشت. مرحله تألیف و ابتکار که حداقل پنج قرن طول کشید

علم طب اسلامی در دو دوران تأسیس و تألیف و ابتکار قابل بررسی است. در مرحله تأسیس توسط دانش آموختگان جندی شاپور و در نیمه نخست قرن سوم هجری/نهم میلادی بستر ظهور طب اسلامی فراهم شد و عوامل متعددی در آن نقش داشت که چند عامل مهم آن عبارتند از: پذیرش غیراعراب توسط بنی عباس و نزدیک شدن آنها با خارجیان؛ فراخوانی پزشکان ایرانی از جندی شاپور و تعیین آنها بعنوان پزشک؛ تأسیس "بیت الحکمه" در بغداد توسط مامون در سال ۲۱۵

(از آغاز قرن چهارم تا نیمه قرن نهم ه/ قرن دهم تا پانزدهم م) را می توان در تاریخ عمومی پزشکی مرحله طب اسلامی به شمار آورد. و نمونه و سرمشقی که در این مرحله برتری یافت نمونه طب اسلامی با مقولات و مفاهیم و مصطلحات و مبادی و قوانین خود بود. طب اسلامی در مرحله تالیف و ابتکار از نگاه و تصور جالینوسی که در مرحله تاسیس غلبه داشت خارج شد. مهمترین خروج در موضوع مبادی عمومی عبارت بودند از جدایی طب از فلسفه، غلبه بخش عملی طب بر بخش نظری، پیش افتادن تجربه و آزمون بر قیاس و استدلال عقلی صرف، برتری یافتن مشاهدات علمی بالینی بر فرضیات قیاسی. بر این اساس مباحث طبی ای که پیوندی محکم با حس و تجربه داشت شکوفا شد و خود ماده و محتوای علم دگرگون گشت. در مرحله تالیف و ابتکار، طب اسلامی از فلسفه مستقل شد و تنها به مباحث طبی پرداخت و اطبا به گسترش فروع طبی و تخصصی کردن آنها با تالیف و ممارست پرداختند. در این مرحله از هیمنه قیاس و استدلال عقلی صرف کاسته شد و تجربه و آزمون و مشاهدات علمی و ملاحظات بالینی رونق گرفت و این امر آنها را به گسترش آرای پیشینیان و تصحیح اشتباهات ایشان و افزودن مطالب جدید و فراوان قادر ساخت.

۲. اسلام و طب

هیچیک از علوم عقلی به میزانی که طب از اهتمام مسلمانان بهره برده استفاده نکرده است. مسلمانان چنان رفعت شأنی به طب داده اند که آن را "فقه" دانسته اند. فقه بدن در کنار فقه دین، و این منزلت چنان افزایش یافته که آن را به ضرورتی مطلق برای انسان تبدیل کرده است؛ به ویژه که شریعت نیز به افاده از آن تشویق فرموده و مبیئتی با آن ندارد. رسول خدا (ص) به رفتن نزد طیب امر می فرمود^۳ و احادیثی در این زمینه از ایشان دال بر اجازه طبابت نقل شده است: مانند "ما أنزل الله من داء إلا أنزل له شفاء"^۴، و نیز "أنزل الدواء الذي أنزل الداء"^۵، خود حضرت نیز با طیب معاصر خویش، الحارث بن كلده الثقفی (در گذشته ۱۳ ه / ۶۳۴ م) رابطه داشته است.^۶ از ایشان احادیثی در مورد بیماری و درمان، در کتابهای موسوم به "الطب النبوی" برجای مانده است. طب نبوی وحی نیست زیرا

پیامبر (ص) برای تعلیم شریعت مبعوث شده است و نه امور عادی چون طب^۷، و شریعت، علمی مشتمل بر مبادی و قوانین نظری و عملی نیست بلکه رهنمودهایی تجربی است که از پیامبر (ص) به ما رسیده است، برای همین نمی توان از اصطلاح "طب اسلامی" به مفهوم علمی طب برای قرن اول هجری استفاده کرد.

۳. حرکت آغازین یا مرحله تأسیس

هنگام ظهور اسلام در اوایل قرن هفتم میلادی، دو مرکز طبی وجود داشت: نخست، مدرسه اسکندریه مصر و دوم، مدرسه جندی شاپور ایران. در طول دوران خلفای راشدین و بنی امیه، به "طب غیر عربی" توجه و اهمیتی نشد و بی تردید تعصب عربی بنی امیه و راندن غیر اعراب، دو عامل اصلی کمی توجه و ضعف اهتمام به علم طب بود. از نتایج این ضعف اهتمام، حضور نداشتن طبیبان غیر عرب در دربار خلفا و بی توجهی آنان به ترجمه تالیفات طبی به عربی بود؛ مانند کاری که بنی عباس بعدها انجام دادند. گرچه این امر، مانع ظهور برخی اطبا در عصر آنها و ترجمه یکی از کتابهای مهم طب اسکندرانی و انتشار مبادی طبی "جدید" بین مردم نشد. طبیبانی که آنها را می شناسیم سه نفرند؛ دو نفر در عراق همراه حجاج بن یوسف الثقفی، به نامهای تیاذوق (م.ت. حدود ۹۰ ق / ۷۰۹ م)، که شاگردانی داشت که دولت عباسی را درک کردند و دومی تاوژون، که برای فرزندش مجموعه ای بزرگ در طب نوشت و این دو مسیحی بودند^۸؛ سومی که مشهورترین آنها است ماسرجویه (ماسرجیس) یهودی سرآینی بصری است که در قرن اول هجری زندگی می کرد^۹ و کتابهایی در طب نوشته است.^{۱۰} ماسرجویه کتاب "الکناش" را در طب، از سریانی به عربی برگرداند. کناش کتابی است که طیب اسکندرانی کشیش اهرن/أهرن القس^{۱۱} که معاصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، به یونانی نوشته و ماسرجویه در دوران حکومت مروان بن الحکم (۶۴ ق - ۶۸۴ م - ۶۵ ق / ۶۸۵ م)، به عربی برگردانده است. این کتاب سی مقاله داشته و ماسرجویه دو مقاله نیز به آن افزوده است.

از نظر انتشار و ترویج مبادی طبی "جدید" بین مردم، به

به عنوان پزشک دربار. نمونه آن، خاندان بختیشوع است که در قرن دوم ه/هشتم م می‌زیسته‌اند. برای نمونه: جورجیس بن بختیشوع (مت. ۱۵۲ ق / ۷۶۹ م) رئیس الأطباء جندی‌شاپور، که أبو جعفر منصور^{۱۵} (در سال ۱۴۸ ق / ۷۶۵ م) او را فراخواند و به خدمت گرفت. بختیشوع بن جورجیس (مت ۱۸۵ ق / ۸۰۱ م) که جانشین پدر در جندی‌شاپور شد و مهدی عباسی او را فراخواند که طولی نکشید و سپس در زمان هارون الرشید (سال ۱۷۱ ق / ۷۸۷ م) به خدمت گرفته شد و تا پایان عمر مشغول خدمت بود^{۱۶}. جبرائیل بن بختیشوع بن جورجیس (مت. ۲۱۳ ق / ۸۲۸ م) در سال ۱۷۵ ق / ۷۹۱ م برای خدمت به جعفر برمکی احضار شد سپس طبیب هارون و پس از وی امین و بعدها مامون گشت.

ج. تاسیس "بیت الحکمه" در بغداد توسط مامون در سال ۲۱۵ ق / ۸۳۰ م و الحاق کتابخانه و رصدخانه به آن و گردآوری کتابهای یونانی از مکانهای گوناگون اعم از اسلامی و بلاد روم، به ویژه آسیای صغیر که گاه نمایندگان از دانشمندان همراه این کتابها اعزام می‌شدند^{۱۷}.

د. نهضت ترجمه که از اوائل قرن سوم هجری به ویژه در بیت الحکمه آغاز شد، گرچه در همه رشته‌های علمی جاری بود اما در طب جایگاه برجسته‌ای داشت. دو عامل موجب شکوفایی نهضت ترجمه شد: نخست طرحی از جانب حکومت که خلیفه مامون، نماینده آن بود و آن را تشویق می‌کرد و اموال بسیار صرف آن کرد. دوم نقش طبقه خواص در این نهضت، زیرا کار حکومت موجب تشویق برخی برای تهیه کتابهای بیگانه از سرزمینهای روم و صرف مال برای ترجمه آنها شد. از مشهورترین آنها، خاندان بنی شاکر منجم هستند که برای گروهی از مترجمان مانند حنین بن إسحاق و حبیب بن الحسن و ثابت بن قره و جز آنها جیره و مواجب تعیین کرده ماهیانه ۵۰۰ دینار صرف ترجمه و کتابت می‌کردند^{۱۸}.

در نیمه نخست قرن سوم، طب بصورت علمی درآمد که عناصرش کامل و محاسنش آشکار شد. نخستین تالیفاتی که به عربی نوشته شد، بر تکمیل این عناصر دلالت دارند؛ مانند تالیفات یوحنا بن ماسویه (مت. ۲۴۳ ق / ۸۵۷ م) و علی بن

دو نکته اشاره بایستی اشاره شود: نخست از شعر حکم بن عبدل که در نیمه دوم قرن اول هجری و آغاز قرن دوم می‌زیست و جاحظ که در کتاب الحیوان دو قصیده هجائی در مورد والی خراج کوفه، محمد بن حسیان بن سعد، در آیام والی بصره، عبد الملک بن بشر بن مروان (سال ۱۰۲ ق / ۷۲۰ - ۷۲۱ م)، نقل کرده است. نکته اول، یاد کرد ابن عبدل از کشیش اهرن است:

لا تدن فاک من الأمير، ونجه
حتى يدأوی ما بأنفک اهرن^{۱۹}

اشاره به "مداوای اهرن" نشانه شهرت کتاب "الکناش" و شناخت ابن عبدل در عراق و شام است که خود در آنجا می‌زیسته است. نکته دوم، ظهور مفهوم "توصیف طبی" است که ابن عبدل در قصیده بلند دالیه^{۱۳} خود آورده است. در این قصیده او والی خراج را نصیحت می‌کند که از داروی سودمندی برای بدبویی دهان استفاده کند. این دارو مشتکل از عقاقیر طبی چون آنغوره یا صمغ انجدان (حلتیت) و تره فرنگی (کُرآت) و پیاز و تخم کشتوت (بزر الفقد) بوده و نحوه ترکیب و استفاده از آنها ذکر شده است. این مفاهیم طبی نمی‌تواند مفاهیمی قدیمی باشد بلکه مفاهیم جدیدی است که از طریق ترجمه کناش اهرن القس منتقل شده و تالیفات ماسرجویه تاثیر بسزایی در انتشار و ترویج آنها داشته است.

گرچه موارد سه گانه‌ای که ذکر شد، دلالتی بر اینکه طب آن دوران به مرتبه "علم" بین مسلمانان رسیده، ندارد. این امر در نیمه نخست قرن سوم هجری قمری / نهم میلادی محقق شد و عوامل متعددی در آن نقش داشت که پنج عامل برجسته آن عبارتند از:

الف. پذیرش غیر اعراب توسط بنی عباس و نزدیک شدن آنها با خارجیان. زیرا تعصب عربی آنها مانند بنی امیه نبود و در برپایی دولت، از غیر اعراب (به ویژه ایرانیان) کمک گرفته شد و در حکومت، آنها را تا حد وزارت با خود شریک ساختند و در این کار، مرادشان تشبه به ایرانیان در زمامداری و اخذ برخی عادات آنها در نظام حکومتی و سلوک با اطبا بود^{۱۴}.

ب. فراخوانی پزشکان ایرانی از جندی‌شاپور و تعیین آنها

ربن الطبری (مت. پس از ۲۴۰ ق/ ۸۵۵ م) و حَیْنِ بن إِسْحَاق (مت. ۲۶۰ ق/ ۸۷۳ م). اگر در این تالیفات و منابع آن‌ها دقت شود، ملاحظه می‌گردد که بقراط و جالینوس، علی‌رغم اختلاف نظرها، اثری قابل توجه بر این تالیفات دارند. پایه طب نزد این دو، تجربه و قیاس است. ولی تجربه نزد بقراط، بیشتر از قیاس^{۱۹}، و قیاس نزد جالینوس، بیشتر از تجربه، ارزش دارد. به همین دلیل طب بقراطی طبی خالص است و از بیماری‌ها و اسباب و علامتها و انواع و علاج آنها و بهداشت خارج نمی‌شود. در تالیفات بقراط، غلبه یادداشتها و ملاحظات بالینی بر سخن از بیماری یا احوال بیماران مشهود است. بر اساس این ملاحظات، استنتاجهای علمی دقیقی برای تشخیص بیماری و درمان آن انجام می‌شود. علم نجوم هم برای شناخت زمانها و دگرگونی فصول سال و تاثیر آنها در بیماری به کار می‌رود و این روش همانطور که می‌بینید به تجربه و آزمون نزدیکتر است تا به قیاس و استدلال عقلی.

اما جالینوس، طب را بخشی از فلسفه می‌بیند و طبیب فاضل را فیلسوف می‌داند، برای همین در طب به قیاس دست می‌یازد؛ همان قیاسی که ارسطو قواعد آن را وضع کرده است. جالینوس در بخشهای بسیاری از کتابهایش^{۲۰}، گرایش خود به قیاس در طب و مقدم داشتن آن بر تجربه را بیان می‌کند. چون تجربه از چیزهایی است که بی‌تردید مورد نیاز طبیب است اما تطبیق آن در همه مردم ممکن نیست. برای همین بر طبیب واجب است که به اصول قیاس آشنا باشد و قلیل را بر کثیر حمل کند و با جزئی بر کلی استدلال کند؛ به این اعتبار که صحت متواتر از ظواهر و علامتهای کلی بر صحت قلیل هم دلالت می‌کند. برای همین استفاده از فرضی را که اثباتش نه به استقرا و آزمون بلکه به قیاس و استدلال عقلی است، جایز می‌داند. با این روش جالینوس طب را علمی تابع فلسفه قرار می‌دهد و طبیب در نظر او فیلسوف است.

در مرحله تاسیس، روش جالینوس چیره‌تر و دارای اثری ژرفتر بود. این امر به عوامل و دلایلی برمی‌گردد که برخی صرفاً علمی و برخی دیگر تاریخی است. مهم‌ترین این عوامل و دلایل علمی عبارت بودند از: الف. منزلت جالینوس در تاریخ طب

قدیم. منزلتی که به گفته منسوب به اسکندر افرویدیسی که معاصر جالینوس در قرن دوم میلادی و اهتمام او به فلسفه را عیب می‌دانست، مؤید آن است: در جهان کسی نیست که وام‌دار جالینوس نباشد^{۲۱}؛ ب. تنظیم علم طب به دست جالینوس. تنظیم و ترتیب اقسام و فروع طب و اهتمام او به موضوعات مختلف طبی و تالیفات او در این زمینه‌ها، شاهد برجستگی و فضل او است؛ ج. پیوند طب به فلسفه، که این امر اطباء قدیم را به طمع انداخت تا مانند فلاسفه، حکیم شمرده شوند^{۲۲}.

اما مهم‌ترین دلایل موضوعی دو چیزند: الف. تأخر زمانی جالینوس نسبت به اطباء یونان، به ویژه بقراط که در قرن چهارم پیش از میلاد می‌زیست. این امر موجب امکان استفاده او از کارهای پیشینیان و افزودن بر آن کارها گشت. به همین دلیل شهرت او در زمان حیاتش از مرزهای یونان درگذشت و تاثیر این شهرت، عامل قوی‌تر شدن او در طب و مباحث نظری و تطبیقی بود. ب. نظریات و روش‌های او بر مدرسه اسکندریه مصر و سپس جندی‌شاپور تاثیر گذار بود که اولی در سه قرن پیش از اسلام و سه قرن بعد از ظهور اسلام فعال بود و جندی‌شاپور که در قرن ششم میلادی تاسیس شد. این دو مدرسه تاثیری ژرف بر مباحث طبی اسلامی داشته‌اند زیرا پزشکان بزرگ و مترجمان متون طبی در قرن دوم و سوم هجری قمری از دانش آموختگان جندی‌شاپور بودند و این‌ها هم بر همان روشی که علمای اسکندرانی و استادان طب مقرر کرده بودند تعلیم دیدند؛ یعنی روش جالینوسی محض بر پایه تالیفات او.

منابع عربی^{۲۳}، مواد درسی طب در مدرسه اسکندریه را تشکیل می‌داد و روش حاکم در آن بر پایه ۲۴ کتاب به شرح زیر بود: چهار کتاب از ارسطو (بخشهایی از کتاب منطق شامل مقولات، عبارت، قیاس و برهان) و چهار کتاب از بقراط (کتاب الفصول، تقدمه المعرفة، الأمراض الحاده و کتاب الأهویه والبلدان والمیاه). این هشت کتاب به عنوان پیش نیاز تعلیم طب، مطرح بود و ۱۶ کتاب دیگر همگی از جالینوس بود که در عرف فرهنگ عرب به جوامع الاسکندرانیین مشهورند. تدریس کتابهای جالینوس در هفت مرتبه و هر مرتبه مشتمل بر

طبیعی، نظر در اسباب و نظر در دلائل و علامات تقسیم می‌کند. حنین در فصل نخست به تحلیل امور طبیعی اکتفا می‌کند. فصل دوم، فی علم الأمراض؛ فصل سوم، فی الأسباب؛ فصل چهارم، فی الدلائل والعلامات؛ فصل پنجم، فی علم العلاج؛ فصل ششم، فی الأدوية المفردة والأدوية المركبة؛ یعنی وسایل حفظ سلامتی و فصل هفتم، فی النبض است که مسائل این فصل در حقیقت به دلائل و علامات برمی‌گردد و به نظر می‌رسد نوشته حنین نباشد و توسط حبیش بن الحسن الأعسم بر کتاب افزوده شده باشد.

تاثیر نگاه و شیوه جالینوسی علمای اسکندرانی، منحصر به مرحله تاسیس طب اسلامی نبود و شامل تالیفات نیز می‌شد. دلیل ما برای این تاثیر، دو کتاب مهم است: کتاب فردوس الحکمة فی الطب از علی بن رین طبری که تالیف آن در سال ۲۳۵ ق / ۸۵۰ م پایان یافته و کتاب المنصوری فی الطب از محمد بن زکریای رازی (مت ۳۱۳ ق / ۹۲۵ م) که آن را در آخر قرن سوم نوشته و به امیر منصور بن إسحاق بن أحمد بن أسد، حاکم ری در سالهای ۲۹۰ ق / ۹۰۲ م تا ۲۹۶ ق / ۹۰۸ م هدیه کرده است. فردوس الحکمة مشابه تبویب اسکندرانی به هفت نوع تقسیم شده است و ابن ربن طبری تقسیمات جزئی دیگری نیز انجام داده است؛ یعنی هر نوع را به مقالات و هر مقاله را به ابوابی تقسیم کرده است. نوع نخست، مشتمل بر مقدمات عمومی است که به فلسفه و علم طبیعی نزدیک‌تر است. در این بخش او با بحث از هیولی - ماده اولی - آغاز می‌کند و سخن را با تکوین حیوان به پایان می‌برد. نوع دوم، در مورد امور طبیعی و قوا و مزاجها و عوامل تغییر و استحاله در بدن انسان است. نوع سوم، در مورد تغذیه و اغذیه از نظر اندازه و انواع و قوام آن است. نوع چهارم، در مورد بیماریهای اعضای ظاهری و باطنی و معالجه آنها است. نوع پنجم، در مورد خواص اشیا و مقدمه‌ای است برای بحث از موالید طبیعی متخذة در ادویه؛ نوع ششم، در ادویه مفردة و مرکبه و سموم و تریاق‌های مناسب آنها است. نوع هفتم، در مورد بهداشت عمومی و چاره‌جویی مناسب برحسب سرزمینها و فصول است و این انواع هفتگانه به راحتی قابل تطبیق با مراتب

یک کتاب یا بیشتر بود که مراتب توزیع کتابها چنین بود: الف. چهار کتاب مرتبه نخست، به نامهای فرق الطب، الصناعة الصغیرة، النبض الصغیر و کتاب إلى أغلوقن؛ ب. چهار کتاب در مرتبه دوم، به نامهای الاستقصات، المزاج، القوى الطبيعية والتشريح الصغیر؛ ج. یک کتاب در مرتبه سوم، به نام العلل و الأعراض؛ د. دو کتاب در مرتبه چهارم، به نام تعرف الأعضاء الباطنة والنبض الكبير؛ ه. سه کتاب در مرتبه پنجم، به نامهای الحمیات، البحران وأیام البحران، و. یک کتاب در مرتبه ششم، به نام حيلة البرء؛ ز. یک کتاب در مرتبه هفتم، به نام تدبیر الأصحاء. بر اساس کتابهای مذکور، در هر مرتبه، نوعی آموزش پلکانی و گام به گام مشهود است. مرتبه نخست، مدخلی عمومی برای طب بود که مقدمه‌ای عمومی یا تمهیدی نظری بر هر دو بخش طب نظری و عملی است. مرتبه دوم، در مورد امور طبیعی چون استقصات و قوا و اعضا و مزاج و اخلاط و عوامل تغییر و استحاله در بدن بود. مرتبه سوم، در مورد بیماریها به ویژه علل و اسباب و معرفت آن از طریق قیاس بود. مرتبه چهارم، در مورد علامتهای بیماری یا نشانه شناسی در اعضای باطنی و چگونگی شناخت آنها به ویژه از راه نبض بود. مرتبه پنجم، در مورد تب شناسی و انواع و اشکال آنها و زمان تب‌های مختلف و پرهیز از آن بود. مرتبه ششم، در مورد قوانین معالجه / درمانگری بود. این چهار مرتبه (سوم تا ششم) همگی در مورد بیماریها از نظر اسباب و علامتها و تشخیص و درمان بود و درمان از بخش طب عملی بود اما قوانین درمانگری بر پایه قیاس استوار بود. مرتبه هفتم، به بهداشت / حفظ الصحة می‌پرداخت.

در مرحله تاسیس طب اسلامی از روش اسکندرانی در تدریس طب پیروی شد و ما تاثیر آشکار آن را مثلا در کتاب "المسائل فی الطب للمتعلّمین" حنین بن إسحاق می‌بینیم که دلیل روش تعلیم خاص این کتاب، اهمیت و مقام برجسته‌ای در تدریس طب، پس از مرحله تاسیس دارد. کتاب هفت مقاله دارد (که در متن منتشر شده فصل نامیده می‌شود) فصل نخست، در کلیات طب که طب را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌کند و بخش نظری را نیز به سه بخش، نظر در امور

هفتگانه طب اسکندرانی است.

رازی در کتاب المنصوری، از تقسیم به هفت خارج شده و کتابش را به ده مقاله تقسیم کرده است. اما مقالات دهگانه او بسیاری از عناصر مراتب هفتگانه اسکندرانی جالینوسی را نگهداشته است. دو مقاله اول در طب نظری است که اولی را مولف، "المدخل فی الطب" نامیده است. مقاله نخست در مورد اعضای باطنی و مقاله دوم در مورد مزاج است و هشت مقاله دیگر در طب عملی است. بخشی را می‌توان با مراتب هفتگانه تطبیق داد و بخشی خارج از آن است. مقالات مندرج در نگاه جالینوسی عبارتند از: مقاله سوم که موضوعش قوی الأغذیه والأدویه، در مورد قوانین معالجه است و مقاله چهارم که موضوعش بهداشت و حفظ الصحة است و مقاله نهم که موضوعش بیماریها از سر تا پا است و مقاله دهم که موضوعش انواع تب است. مقالات پنجم تا هشتم افزوده‌هایی دارد که در قسمت‌های بعد به آنها خواهیم پرداخت.

بنابراین طب اسلامی در مرحله تاسیس، بر پایه منابع یونانی به ویژه طب جالینوسی پدید آمد. روش جالینوسی هم بر مبادی علم، هنگام پیوند طب به فلسفه و هم بر ماده و محتوای علم، هنگام تقسیم طب به دو جزء نظری و عملی و اخذ همه عناصر این دو بخش از کتابهای جالینوس و هم در روش تدریس علم که روش اسکندرانی از آن برخاسته بود، اثر گذاشت. همه اینها دلیل بر نقص در تاسیس یا عیب در آن نیست. چون که هر علمی به هنگام تاسیس مصادری دارد که از آن برخاسته و بر آن تکیه می‌کند. و چون مؤسسان طب اسلامی، جندی‌شاپوری و متأثر از طب یونانی به ویژه جالینوس بودند، بدیهی است که طب یونانی به ویژه طب جالینوسی، نمونه و سرمشقی گردد که طب اسلامی دنباله‌رو آن شود.

طب اسلامی، منحصر به سرمشق یونانی جالینوسی خود نماند و در همان مرحله تاسیس، از آن خارج شد. یادآوری چهار مورد برای مخالفت طب اسلامی با سرمشق جالینوسی خود، کفایت می‌کند:

الف. گسترش گفتارها و مباحث علمی در مراتب هفتگانه و افزودن عناصر جدید به آنها. در این مورد به چهار مقاله از

کتاب المنصوری رازی اشاره می‌کنیم که از این مراتب خارج شده است. مقاله پنجم، در مورد زینت است و مسائل آن؛ مانند مو و آنچه مناسب آن و یا مضر به آن است، رنگ پوست و چیزهایی که آن را تغییر می‌دهد، افتادن دندانها و بوی دهان و نظافت دندانها و محافظت آنها از افتادن، چاقی و آنچه آن را کاهش می‌دهد. مقاله ششم، "تدبیر المسافرین" یا رژیم طبی غذایی مناسب مسافران در سفر است و مسائل آن پرهیز از گرما و سموم، رژیم مناسب سفر در سرما و برف و درمان سرما زدگی، درمان خستگی و کوفتگی، دفع ضرر اختلاف آبها و بدآبی، رژیم مناسب دریانوردی است. مقاله هفتم، پیرامون اصلاح اعضا (جبر الأعضاء) و شکسته‌بندی است و به اعمال یدای به ویژه جراحتهای و زخمها و شکستگی‌ها می‌پردازد. مقاله هشتم، به سموم و معالجه آن می‌پردازد.

ب. تالیف در موضوعاتی که جالینوس به آن نپرداخته یا در آن تعمق نکرده است مانند: تالیف کتاب یوحنا بن ماسویه در مورد جذام که بی پیشینه است^{۲۵}؛ تالیف کتاب حنین بن إسحاق در مورد رژیم غذایی برای سلامتی^{۲۶}؛ تالیف کتاب إسحاق بن عمران (مت ۲۷۹ ق / ۸۹۲ م) در مورد مالیخولیا^{۲۷}؛ و تالیف کتابهای رازی در مورد آبله و سرخک و نیز قولنج^{۲۸}.

ج. تالیفاتی در نقد جالینوس و رد او. رازی کتابی در این مورد دارد به نام "الشکوک علی جالینوس"^{۲۹}. بی شک اقدام به این تالیف، در حد خود، نوعی جرأت و جسارت علمی در زمانی است که غلبه با طب جالینوسی بوده است.

د. اخذ مطلب از نمونه‌ای بجز نمونه و سرمشق یونانی. مسلمانان اکتفای به طب یونانی نکردند بلکه از طب هندی مطالب مورد نیاز را فراگرفتند و با مقایسه اختلاف این دو، کوشیدند که محاسن طبی این دو را جمع کنند. دو گواه برای این که از طب یونانی در مرحله تاسیس استفاده شده سراغ داریم: نخست، وجود دو طبیب هندی در کاخ هارون الرشید به نام‌های صالح بن بهله و منکه هندی. صالح بن بهله را در طب هندی نظیر جبرئیل بن بختیشوع در علم طب یونانی دانسته‌اند^{۳۰}. منکه هندی را رشید برای معالجه به بغداد فراخواند^{۳۱} و او کتابهایی را از هندی به عربی برگردانده

ندارد. ابن سینا نیز در مقدمه کتاب قانون بر این نگاه تاکید می‌کند و می‌نویسد: "إذا قيل إن من الطب ما هو نظري و منه ما هو عملي فلا يجب أن يُظن أن مُرَادهم فيه هو أن أحد قسمي الطب هو تعلم العلم والقسم الآخر هو المباشرة للعمل كما يذهب إليه و هم كثير من الباحثين عن هذا الموضوع. بل يحق عليك أن تعلم أن المراد من ذلك شيء آخر، و هو أنه ليس واحد من قسمي الطب إلا علمًا، لكن أحدهما علم أصول الطب والآخر علم كيفية مباشرته. ثم يخص الأول منهما باسم العلم أو باسم النظر ويخص الآخر باسم العمل. فنعني بالنظر منه ما يكون التعليم فيه مفيد الاعتقاد فقط من غير أن يتعرض لبيان كيفية عمل؛ و نعني بالعمل منه لا العمل بالفعل ولا مزاوله الحركات البدنية بل القسم من علم الطب الذي يفيد التعليم فيه رأياً. ذلك الرأي متعلق ببيان كيفية عمل. فإذا علمت هذين القسمين فقد حصل لك علم علمي و علم عملي وإن لم تعمل قط"^{۳۶}. این نگاه، همانطور که ملاحظه می‌کنید، در امتداد روش جالینوسی و پذیرش آن است و پیوند آن به جالینوس، دلالت بر آن دارد که طب مبنی بر آن نیز در کلیات و جزئیات و در نظری و عملی آن، قائم به قیاس و استدلال برهانی است و آزمون و تجربه در آن اثر زیادی ندارد. بر اساس این نگاه، تالیفات طبی فراوانی نوشته شده و مهم‌ترین و مشهورترین آنها قطعاً کتاب قانون ابن سینا است. قانون به پنج کتاب تقسیم می‌شود و مؤلف آن به کلیات و جزئیات طب، آن گونه که در فرهنگ طبی اسلامی در مرحله تاسیس وجود داشته (اعم از نمونه یونانی و بخصوص جالینوسی و نیز آنچه مؤلفانی مانند ابن ماسویه و اسحاق بن عمران و رازی بر آن افزوده‌اند)، احاطه دارد. کتاب نخست در امور کلی است و مؤلف در آن، حدود طب را معین کرده و ارکان و مزاجها و اخلاط و اعضا و تشریح آن را بیان داشته است و اجمالاً از بیماریها و عوامل و علامات آنها سخن گفته و سپس به انواع درمان بر حسب امراض کلی پرداخته است. کتاب دوم، در ادویه مفرد است. بحث این کتاب، بخشی از طب نظری به شمار می‌آید زیرا به دو مساله بزرگ پرداخته است. نخست، قوانین طبیعی ضروری در موضوع ادویه مستعمله در علم طب. دوم، آشنایی با قوای

است^{۳۲}. گواه دوم، تکیه علی ابن ربن در فردوس الحکمه بر طب هندی است. او در نوع هفتم یادآور می‌شود که طب، منحصر به آنچه از یونانیان منتقل شده نیست بلکه روشی دیگر در طب هست و آن طب هندی است که باب سی و ششم از مقاله چهارم از نوع هفتم را به آن اختصاص داده است^{۳۳}.

۴. مرحله تالیف و ابتکار

این مرحله را که حداقل پنج قرن طول کشید (از آغاز قرن چهارم تا نیمه قرن نهم هجری قمری/ قرن دهم تا پانزدهم میلادی)، می‌توان در تاریخ عمومی پزشکی "مرحله طب اسلامی" به‌شمار آورد. و نمونه و سرمشقی که در این مرحله برتری یافت، نمونه طب اسلامی با مقولات و مفاهیم و مصطلحات و مبادی و قوانین خود بود. در بخش‌های بعد به خصائص این مرحله در دو بخش عمومی، ماده و محتوای علم می‌پردازیم.

۴-۱. مبادی عمومی

در این مرحله، حداقل در قرنهای چهارم و پنجم به ویژه در مشرق، پیوند طب و فلسفه ادامه می‌یابد و تقسیم طب به کلیات و جزئیات ادامه دارد. ابن هندو (مت ۴۲۰ ق / ۱۰۲۹ م) در "مفتاح الطب" بر این پیوند در بیش از یک موضع تاکید کرده است، از جمله می‌نویسد: "إن جالینوس لتعظیمه أمر الطب، جعل الطیب فیلسوفاً... إن الفلسفة عامه محتویة علی الطب و غیر الطب، و هی التي تسمی صناعة الصناعات، كما یقال أمير الأمراء و قاضی القضاء إذ كان الطب نظریاً و عملياً و النظری یبحث عنه الفیلسوف من حیث هو باحث عن حقائق جمیع الموجودات؛ و العملی یبحث عنه من حیث هو باحث عن جمیع الخیرات"^{۳۴}؛ و یا می‌نویسد: "ولما كان الطب یشارک الفلاسفة حتی أنه جزء من أجزائها، و یستعمل صناعة المنطق التي هی أله له و لكل علم، و كانت فیہ عبارات اختص الأطباء بوضعها و التواطؤ علیها، کنا جدرء أن نودع کتابنا هذا شیئاً صالحاً مما یتفقر الطیب إلى معرفته من ألفاظ المنطقیین و الفلاسفة"^{۳۵}. این نگاه از هر دو بخش نظری و عملی طب، مباحثی فلسفی می‌سازد و بخش عملی فرقی با بخش نظری در "علم" بودن بر پایه نظر و استدلال عقلی یعنی قیاس برهانی

ادویه جزئی. سه کتاب دیگر در طب عملی است. کتاب سوم، به بیماریهای مرتبط با اعضای انسان از سر تا به پا، اعم از ظاهری و باطنی و کتاب چهارم، به بیماریهایی که هنگام وقوع به یک عضو مختص نیست و نیز به موضوع زینت می‌پردازند. کتاب پنجم در ترکیب ادویه یعنی ادویه مرکبه است. بنابراین، سه کتاب اخیر در مورد بیماریها و درمان آنها است.

به طور خلاصه، ابن سینا در کتاب قانون، طبیبی که ظواهر را استقرا کند و آنها را بیازماید و نتایج استقرا و آزمون را بر حسب تجربه و مشاهده علمی به بحث گذارد نیست، بلکه فیلسوفی است که به ظواهر با برهان‌های عقلی-قیاسی استدلال می‌کند و برای حس، یعنی مشاهده صرف، جز برای شناخت اعضا و منافع آن، فرصت و ارزشی قائل نیست و تشریح، یاور این شناخت حسی است.

برای همین، طب در نظر او جزئی از فلسفه است و اطبایی که معتقدند سخن آنها از مسائل طب نظری، بخشی از علم طب است را تخطئه می‌کند: "وإذا شرع بعض المتطبِّين وأخذ يتكلم في إثبات العناصر والمزاج وما يتلو ذلك مما هو موضوع العلم الطبيعي فإنه يغلط من حيث يورد في صناعة الطب ما ليس من صناعة الطبّ و يغلط من حيث يظن أنه قد بين شيئا ولا يكون قد بينه البتة، فالذي يجب أن يتصوره الطبيب بالماهية ويتقلد ما كان منه غير بين الوجوه بالهائية^{۳۷} هو هذه الجملة: الأركان أنها هل هي و كم هي؟ والمزاجات أنها هل هي و ما هي و كم هي؟ والأخلاق أيضا هل هي و ما هي و كم هي؟ والقوى هل هي و كم هي؟ والأرواح هل هي و كم هي و أين هي؟ و أن لكل تغيير حال و ثباته سببا؛ و أن الأسباب كم هي؟ و أما الأعضاء و منافعها فيجب أن يصادفها بالحسن و التشریح. و الذي يجب أن يتصوره و يبرهن عليه الأمراض و أسبابها الجزئية و علاماتها، و أنه كيف يزال المرض و تحفظ الصحة؛ فإنه يلزمه أن يعطى البرهان على ما كان من هذا خفيّ الوجود بتفصيله و تقديره و توقيته. و جالينوس إذا حاول إقامة البرهان على القسم الأول فلا يجب أن يحاول ذلك من جهة أنه طبيب و لكن من جهة أنه يجب أن يكون فيلسوفا يتكلم في العلم الطبيعي؛ كما أن الفقيه إذا حاول أن يثبت صحته و جوب متابعه

الإجماع فليس ذلك له من جهة ما هو فقيه ولكن من جهة ما هو متكلم. و لكن الطبيب من جهة ما هو طبيب و الفقيه من جهة ما هو فقيه ليس يمكنه أن يبرهن على ذلك بتة، و إلا وقع الدور^{۳۸}. بنابراین، جالینوس در طب خود به اندازه‌ای که فیلسوف است، طبیب نیست. اگرچه ابن سینا عموما از آرا و روش او استفاده کرده اما او را همدیاف ارسطو نمی‌شمارد. در فن هشتم طبیعیات کتاب الشفا که موضوعش طبایع حیوانی است و بسیاری از مطالب آن با کتاب قانون مشترک است، شاهد تعصب آشکار او به نفع ارسطو و علیه جالینوس هستیم. او جالینوس را "الطبيب الفاضل^{۳۹}" و "فاضل الأطباء^{۴۰}" و "محصل الأطباء^{۴۱}"، می‌نامد اما ارسطو را "المعلم الأول^{۴۲}" و "أفضل الحكماء^{۴۳}" و "الفيلسوف^{۴۴}" می‌خواند. این اقدام، به نفع ارسطو و علیه جالینوس یا علیه جالینوس^{۴۵} و اطبایی که در مسیر او حرکت می‌کنند^{۴۶}، شگفتی‌آور نیست زیرا از نظر ابن سینا زدودن بیماری و حفظ صحت، که قوام طب و غایت هر طبیبی است از مباحث فلسفه است.

البته روشی که بر اساس آن، قانون در مرحله تالیف و ابتکار طب اسلامی پایه گذاری شد، تنها روش موجود نبود. روش دیگر در ادامه روش بقراط در طب، یعنی طب خالص با روش جالینوسی، به مقابله برخاست. نخستین آثار این مخالفت را در اواخر قرن سوم هجری قمری/نهم میلادی در برخی کتابهای رازی که قصد خروج از روش جالینوسی را داشت، می‌توان مشاهده کرد. پیش از این به نکاتی در مورد کتاب المنصوری او اشاره کردیم. طب با رازی، شروع به رهایی از حوزه فلسفه کرد و کوشید تا مفهوم علمی صحیحی را که بقراط برای آن وضع کرد، یعنی حفظ سلامتی در بدنهای سالم و دفع بیماری از بدنهای ناسالم و برگرداندن سلامتی به آن^{۴۷} تداوم بخشد. برای همین در کتاب المنصوری، سخن از بیماریها و معالجه آنها غلبه دارد. رازی از تجربه، بسیار کمک گرفته و ملاحظات بالینی فراوانی به ویژه در "الحاوی فی الطب" دارد که از مشاهدات و یادداشتهای شخصی خود برگزیده است^{۴۸}.

با این وجود، رازی همان گونه که طبیب بود، فیلسوف هم

ظواهر مورد بحث از سه مورد یاد می شود:

الف. گمنامی کتاب قانون در بلاد مغرب و اندلس و بی توجهی به آن. قانون بعد از تالیف انتشار وسیعی در مشرق یافت و شروح فراوانی - به ویژه بر قسمت کلیاتش - و خلاصه‌های متعددی بر آن نگاشته شد. اما در بلاد مغرب و اندلس تا اواخر قرن پنجم هجری یا اوایل قرن ششم یعنی در زمان حیات اَبی العلاء بن زهر (مت. ۵۲۵ ق / ۱۱۳۰ م)^{۵۲} داخل نشد. بازرگانی نسخه‌ای از قانون را از عراق به اندلس برد و در تعریف آن مبالغه کرد و آن را بعنوان سوغات به ابن زهر هدیه داد تا بدو تقرب جوید. این کتاب پیش از این به دست او نیامده بود. اما چون به قانون نگریست و در آن تامل کرد، آن را نپسندید و به کنار انداخت و در کتابخانه‌اش قرار نداد و با بازکردن شیرازه کتاب نسخه‌های دارویی آن را به بیمارانی که از او نسخه دارویی می‌خواستند ارائه می‌کرد^{۵۳}. این در حقیقت موضع طبیب محض در برابر طبیب فیلسوف است. شرح و خلاصه‌ای از قانون در بلاد مغرب و اندلس سراغ نداریم مگر از دو عالم متأخر: اَبو عبدالله محمد بن عثمان الصقلی التونسی^{۵۴} (مت. حوالی ۸۲۰ ق / ۱۴۱۷ م) که "المختصر الفارسی" با خلاصه کردن قانون برای سلطان حفصی اَبو فارس عبدالعزیز تالیف کرد - و فارسی منتسب به او است؛ سپس عبد الرزاق بن حماروش الجزائری (مت. بعد ۱۱۶۸ ق / ۱۷۵۵ م) که "الجواهر المکنون من بحر القانون" را تالیف کرد. البته سه نفر نیز ارجوزه ابن سینا - الألفیة - را شرح کرده‌اند، دو نفر اَندلسی به نامهای اَبو الولید ابن رشد فیلسوف (مت. ۵۹۵ ق / ۱۱۹۸ م) و شاگردش اَبو الحجاج بن طَمْلُوس (مت. ۶۲۰ ق / ۱۲۲۳ م)، و سومی طبیبی تونسی به نام اَحمد بن عبد السلام الصقلی، (مت. حوالی ۸۳۷ ق / ۱۴۳۳ م).

ب. اعمال یداوی. این بخش شامل اعمال جراحی و داغ نهادن و شکسته بندی است و با اَبوالقاسم زهراوی (مت. ۴۰۴ ق / ۱۰۱۳ م) به بالاترین حد خود رسید. زهراوی به جراحی و مطالب مرتبط با آن در مقاله سی‌ام کتابش "التصریف لمن عجز عن التألیف" پرداخت. او این مقاله را به بابها و هر باب را به فصولی تقسیم کرده است. باب نخست در مورد داغ نهادن

بود و در وجودش طبیب از اثر فیلسوف رهایی نیافته بود^{۴۹}. خروج حقیقی اطبای غیر فیلسوف در شرق و غرب سرزمین‌های اسلامی دیرتر از غرب ظهور کردند، از مبادی جالینوسی اتفاق افتاد و شاید این موضوع به ضعف فلسفه در بلاد مغرب در خلال قرون اولیه هجری برگردد زیرا مبحث حقیقی، پس از نیمه دوم قرن پنجم هجری قمری/یازدهم میلادی، در اندلس هویدا شد. نتیجه این امر پیدایی اطبایی بود که به فلسفه نمی‌پرداختند. نخستین و مهم‌ترین آنها اَبو جعفر اَحمد بن الجزار (مت. ۳۶۹ ق / ۹۷۹ - ۹۸۰ م) است. کسی که طب در تالیفاتش، کاملاً از بخش نظری و مبادی عامه و طبیعیات رهایی یافت و منحصر به بیماریها و معالجه آنها شد و تمام کتابهای طبی که از او به ما رسیده و مهم‌ترینشان "زاد المسافر و قوت الحاضر" است. این کتاب در هفت مقاله و ۱۵۶ باب است و به بیماریهای سر، صورت، دستگاه تنفسی، معده و امعاء، کبد و کلیه، دستگاه تناسلی و پوست پرداخته است. شماره بابها برابر تعداد بیماریهایی است که تحلیل کرده و روش معالجه آنها را توصیف کرده است^{۵۰}. این کتاب بخاطر روش واضح و پیراستگی از زوائد فلسفی در قرون وسطای اروپایی مورد عنایت فراوان قرار گرفت و از معدود کتابهایی است که اندکی پس از درگذشت مؤلف، به یونانی برگردانده و دو بار به لاتین و دو بار به عبری نیز ترجمه شد^{۵۱}.

بنابراین، ابن الجزار در تالیفات طبی خویش، جزئیات طب را از کلیات آن جدا ساخت و کلیات را کلاً کنار گذاشت و به جزئیات پرداخت و طب نزد او علمی بود که موضوعش بیماریها و درمان آنها بود.

این شیوه، جهت و روشی را در تمرین و تالیف، بنیاد نهاد که در آن به بسیاری از آثار بقراط، به اعتبار اینکه طبیبی تجربی است که از قیاس کمک می‌گیرد، توجه شد و از آثار جالینوس به اعتبار اینکه طبیبی قیاسی است که از تجربه کمک می‌گیرد بجز مواردی که از تشخیص بیماری و درمان آن سخن گفته، چیزی دیده نشد. دلیل ما در این مورد برخی ظواهر حاکی از ترجیح تجربه بر قیاس و تشخیص طبی بر تشخیص قیاسی و ملاحظه و اظهار نظر علمی بر استدلال برهانی صرف است. از

(الکی) است و باب دوم، در مورد جراحی (الجراحة) شامل برش و شکافت و رگ‌زنی و بادکش و زخمها (البطّ والشقّ والفصد والحجامه والجراحات) و باب سوم، در مورد شکسته‌بندی و جداسازی مفاصل و کشیدن دندان (الجبر والخلع) است. در این کتاب، او هرچه از کتابهای پیشینیان به ویژه بولس الأجانیطی از قرن هفتم میلادی - یافته یا از طریق تجربه بدو رسیده، گرد آورده است. زهراوی در مقدمه باب سوم تاکید می‌کند: "اعلموا یا بنیّ أنه قد یدعی هذا الباب الجهال من الأطباء والعوامّ ومن لم یتصفّح قطّ للقدمات فیه کتاباً ولا قرأ منه حرفاً، ولهذه العلة صار هذا الفن من العلم فی بلدنا معدوماً و إنی لم ألق فیهِ قطّ مُحسناً البتّة، و إنما استفدت منه ما استفدت لطول قراءتی لکتاب الأوائل و حرصی علی فهمها حتّی استخرجت علم ذلک منها، ثمّ لزمّت التجربة والدراية طول عمری و قد رسمت لکم من ذلک فی هذا الباب جمیع ما أحاط به علمی و مضت علیه تجربتی"^{۵۴}.

تجربه و مشاهدات بالینی زهراوی در این کتاب جایگاهی مهم دارند که عواملی آن را آشکار کرده و چهار عنصر مهمتر آنها عبارتند از:

الف. تجارب خود او در داغ و جراحی و شکسته‌بندی بیماران^{۵۵}؛ ب. مشاهدات او و حالاتی که از بیماران توصیف می‌کند^{۵۶}؛ ج. مخالفت با پیشینیان در رأی یا عمل^{۵۷}؛ د. نقد اطباء و حجامت‌کنندگان و شکسته‌بندان که آن‌ها را "الجهال" می‌نامد و آنها را در اعمال خود، با عوام برابر می‌داند^{۵۸}.

ج. ممارست در تشریح. که سخن از تشریح قدیمی است و جالینوس در آن پیشکسوت است. اما باز هم تشریح نزد او قیاسی است. تکیه او بر قیاس در تشریح، در کتابش "فی عمل التشریح" مشهود است که در آن بوزینگان را تشریح کرده و نتایج تشریح را بر بدن انسان تطبیق می‌دهد^{۵۹}.

ابن سینا از نتایج تشریح جالینوس بهره برد و تصور او از تکوین بدن انسان، بر این اساس ساخته شد و کسی چون او دچار اشتباهات فراوان گردید. با این وجود برخی از پزشکان مسلمان، طبایب بیمارستانی بودند و برای آنها امکان تشریح

اجساد مردگان و آشنایی با بدن انسان بر اساس مشاهدات علمی فراهم بود^{۶۰}. از آنها می‌توان دو نفر را نام برد: نخست، علی بن ابی‌الحزم ابن النفیس القرشی (مت. ۶۸۷ ق / ۱۲۸۸ م)، که در مصر می‌زیست و رئیس الاطباء و رئیس بیمارستان المنصوری قاهره بود. او مهمترین شارح کتاب قانون است و از مهمترین اجزای شرحش بخش خاص تشریح به نام "شرح تشریح القانون" است که در آن بسیاری از آرای جالینوس و ابن سینا را به نقد کشیده است. از مشهورترین نقدهای او، نقد نظریه آن دو در مورد گردش کوچک خون است^{۶۱}. اگر او دنباله روی آنها در فرضیه و قیاس بود، امکان نقادی و درستی نقد برایش فراهم نمی‌شد. در "شرح تشریح" مواضع فراوانی وجود دارد که نشان دهنده آن است که آرا و تصحیحات او برخاسته از مشاهده و عیان است^{۶۲}. ابن النفیس طبیبی متمایل به آزمون و تجربه بود و از استدلال قیاسی رو می‌تافت و در این امر بقراطی بود و می‌دانیم که او بقراط را بر جالینوس برتری می‌داد و او را "الإمام"^{۶۳} و "الإمام الفاضل"^{۶۴} می‌نامید و به شرح کتابهای او - حداقل پنج اثر - پرداخت و ندیده‌ایم که بقراط را چون جالینوس نقد یا از او عیب‌گیری کند بلکه از او دفاع می‌کند و به نفع آرای او دلیل می‌آورد و پاسخ منتقدانش - از جمله جالینوس - را می‌دهد^{۶۵}.

طیب دوم، أبو عبدالله محمد بن عثمان الصقلی است که گفتیم خلاصه‌ای از کتاب قانون را به نام "المختصر الفارسی" تهیه کرد. اما او هم مقید به آرای ابن سینا نبود و بر آن موارد مهمی از جمله اضافات ابن النفیس در "شرح تشریح" افزود. مهم‌ترین اضافات او در دو مبحث، یکی گری چشم و خارش و اشک‌ریزش آن (مرض جرب العين أو الحکة الملازمة له) که صقلی اثبات کرد که این بیماری چهار مرحله دارد و این موضوع تا قرن بیستم میلادی فهمیده نشد^{۶۶} و دومی بیماری سل بود که قدما سل را بعنوان "زخمهایی در شش" (قروح فی الرئة)^{۶۷} می‌شناختند و مهمترین علائم آن یعنی سرفه، دفع خون از ریه، تب و لاغری را توصیف کرده بودند اما صقلی آن را با دقت بررسی نمود و نوشت: "و سبب السل قرحة فی الرئة، فإن الإنسان إذا جاوز فی النفط أربعین يوماً صار مسلولاً"

حکمت - می‌دید، در دانشنامه‌های بزرگ طبی که مؤلفانش قصد جمع کردن بین دو جزء طب عملی و نظری را داشتند، مشهود است. به ویژه در فردوس‌الحکمه از ابن رین طبری والحاوی فی الطب رازی والکامل فی الصناعه الطبیه از علی بن العباس المجوسی (مت. حدود ۳۸۶ ق/ ۹۹۵ م) والتصریف لمن عجز عن التألیف از ابوالقاسم الزهراوی، و خصوصا کتاب القانون فی الطب ابن سینا و سپس کتاب کلیات فی الطب از ابوالولید ابن رشد.

مؤلفان این کتابها که تمام همت خود را در جامعیت و تمامیت آن صرف کرده‌اند، گمان می‌کردند که مباحث مختلف طب، اعم از نظری و عملی و طب خالص و داروسازی (صیدله) را در آن گرد آورده‌اند اما با وجود جامعیت و تمامیت (استیعاب)، به گستردگی طب انجامید و آن را به علمی بسیط و گسترده مبدل کرد زیرا همه مباحث قابلیت درج در یک کتاب را داشت. پیداست که نگاه اسکندرانی جالینوسی بر پایه "مراتب هفتگانه" بر آن اثر داشت.

اما طرفداران نگاه بقراطی، با این تصور مخالفت کردند و طب را از فلسفه جدا ساختند و آن را علمی تجربی و آزمون کننده در نظر گرفتند که کارکرد آن حفظ سلامتی در بدنهای سالم و دفع بیماری از بدنهای ناسالم و بازگرداندن آن به سلامتی است. این مفهوم بر هر چیزی که با بیماری ارتباط دارد، اعم از انواع و عوامل و علامات و مراحل و مواضعی از بدن که دچار آن می‌شود و بر وسایل درمان و روشهای آن عمومیت یافت. بنابراین طب، علمی قائم به‌ذات گردید که مباحث مستقل است و تابع علم دیگری که برتر و بالاتر از آن باشد نیست. این استقلال نتایجی داشت که مهم‌ترین آن دو مورد است:

الف. جدا شدن طب از داروسازی (صیدله). داروسازی بخشی از طب عملی و موضوع آن، یعنی علم الأدوية المفردة والمركبة به تعبیر ابن رشد، عبارت بود از: "معرفة الآلات التي تحصل بها الغايات"^{۷۱}. یعنی شناخت آلاتی که با آن سلامتی حفظ و بیماری زدوده می‌شود. بر این اساس علم الادویه حدافل در دانشنامه‌هایی که یاد شد و در نگاه مؤلفان آنها -از اصول و پایه‌های طب یا علمی که در آن برای خودش بحث و جستجو

يعسر برؤه. و قد يكون عن قروح في الصدر والحجاب إذا انخرق، وإذا لم ينخرق يسهل التحام تلك القروح لعدم حركتها. و قد يمتد هذا المرض بصاحبه سنين لا سيما إذا كان في القرحة جفوف و خشك ريشة غير ساعية"^{۶۸}. بنابراین، صقلی توانست نوع بیماری و موضع آن را معین کند و زخم در برخی حالاتش مانند جفوف یا خشکیدن سپس خشک ریشگی یا پوسته اندازی ریش یا زخم غیرفعال را توصیف کند؛ توصیفی دال بر مشاهده حسی. در حقیقت تعیین موضع زخم و موضع خشک ریشگی آن بدون تشریح مبتلایان به سل ممکن نبوده است و این امر برای او در بیمارستان الحفصی تونس که وی طبیب آنجا بود، فراهم شد.^{۶۹}

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که طب اسلامی در مرحله تالیف و ابتکار از نگاه و تصور جالینوسی که در مرحله تاسیس غلبه داشت، خارج شد. مهمترین خروج در موضوع مبادی عمومی عبارت بودند از: جدایی طب از فلسفه، غلبه بخش عملی طب بر بخش نظری، ترجیح تجربه و آزمون بر قیاس و استدلال عقلی صرف، برتری یافتن مشاهدات علمی بالینی بر فرضیات قیاسی. بر این اساس مباحث طبی که پیوندی محکم با حس و تجربه داشت، شکوفا شد و ماده و محتوای علم دگرگون گشت.

۴-۲. ماده و محتوای علم

در حقیقت ماده و محتوای طب نزد مسلمین، با وجود وارد کردن عناصری از طب هندی، از طب یونانی خارج نشد. بنابراین، طب اسلامی، جالینوسی و بقراطی ماند.^{۷۰} در سطور پیشین نمونه جالینوسی را در مرحله تاسیس و بخش مهمی از مرحله تالیف و ابتکار ملاحظه کردیم و از نتایج آن، غلبه پیوند طب به فلسفه و قیاس بر تجربه و علم نظری بر بخش عملی طب (که در حقیقت همبسته با حفظ سلامتی است) بود. ارتباط طب با فلسفه، منجر شد که طب، جزئی از کل بالاتر از خود شود و سپس تقسیم آن به کلیاتی که به فلسفه شبیه‌تر بود (و جزئیات مرتبط با کلیات و تابع آن بود)، روی داد. این تصور و نگاه گسترده که طبیب را "حکیم" -به مفهوم جالینوسی

شود و تالیف جداگانه داشته باشد، نبود بلکه مبحثی ملحق به طب و متمم آن به شمار می‌رفت. لکن این تبعیت ادامه نیافت و طبایی پیدا شدند که بین طب و داروسازی جمع کردند ولی در تالیف، بین آنها فاصله انداختند که از مشهورترین آنها أبو جعفر أحمد بن الجزار است که بین سالهای ۳۲۲ ق / ۹۳۳ م و ۳۳۴ ق / ۹۴۵ م، کتاب الاعتماد فی الأدوية المفردة را نوشت، کما اینکه کتابهای البغیة فی الأدوية المركبة، "فی الحیوان" و "فی مصالح الأغذیة" را هم تالیف کرد، علاوه بر این طبایی پیدا شدند که داروسازی چه در تالیف و چه در ممارست نزد آنها غلبه داشت و از مشهورترین آنها أبو علی یحیی بن عیسی بن جزلة البغدادی (مت. ۴۹۳ ق / ۱۱۰۰ م) مؤلف کتاب منهاج البیان فیما یستعمله الإنسان، و أبو جعفر أحمد الغافقی (مت. ۵۶۰ ق / ۱۶۵ م) مؤلف کتاب الأدوية المفردة، و أبو محمد عبدالله ابن البیطار (مت. ۶۴۶ ق / ۱۲۴۸ م) مؤلف کتابهای الجامع لمفردات الأدوية و الأغذیة، و المَعْنَى فی الأدوية المفردة هستند.

ب. پیدایش مباحث طبی مستقل. بحث‌های تخصصی در برخی مباحث طبی، منجر به جدایی مواضع و پیدایش پدیده‌ای شد که شاید بتوان آن‌را آغاز تخصص در طب دانست. مهم‌ترین این مباحث مستقل شده، عبارتند از:

الف. چشم پزشکی (طبّ العیون): کار و تالیف تخصصی در این رشته را گروهی آغاز نمودند که از آن جمله: أبو القاسم عمّار بن علی الموصلی، مؤلف کتاب المنتخب فی علاج العین، در مصر - بین ۳۸۶ ق / ۹۹۶ م و ۴۱۱ ق / ۱۰۲۱ م؛ علی بن عیسی الکحال (قرن پنجم هجری قمری / یازدهم میلادی) مؤلف کتاب تذکره الکحالین، محمد بن قسوم الغافقی (قرن ششم هجری / دوازدهم میلادی) مؤلف کتاب المرشد فی الکحل، و صلاح الدین بن یوسف الکحال (مت. پس از ۶۹۶ ق / ۱۲۹۸ م) مؤلف کتاب نور العیون و جامع الفنون .

ب. جراحی: که زهراوی با مقاله سی‌ام کتاب التصریف شهرت یافت. این مقاله جایگاه او را آشکار ساخت و بر تخصص او در جراحی صحّه گذاشت.

ج. تشریح: ابن النفیس با کتاب شرح تشریح القانون، تخصص خود را نشان داد. این کتاب، بخشی از شرح ابن النفیس بر

قانون است. لکن امتیاز آن در شرح و نقد آراء پیشینیان، مثل جالینوس و ابن سینا است و خود دال بر عنایت او به مبحث تشریح و ممارست در آن است.

د. طب کودکان، که ابن الجزار کتاب مستقل و تخصصی در موضوع آن به نام سیاسة الصبیان و تدبیر نوشت .

ه. طب سالمندان که ابن الجزار کتاب مستقل و تخصصی در موضوع آن به نام طبّ المشائخ و حفظ صحیحتهم نوشت.

به این صورت ماده و محتوای علم طب از فلسفه جدا گشت و نوع نگارش و بخش‌های آن بازبینی شد و در مواردی که نقص داشت، بسط و گسترش یافت. در مجموع از تمامی آنچه حاصل شد یا به مباحث موجود موارد جدیدی مانند تصحیح آرای نادرست گذشته یا افزودن عناصری جدید به مسائل مورد بحث، اضافه شد و یا به نوآوری در مباحث تازه و ابتکاری انجامید که خود بحث مفصل و جداگانه‌ای دارد.

۵. خاتمه

ریشه علم طب در تاریخ اسلامی، به علوم بیگانگان برمی‌گردد و این علم بر اساس مصادر بیگانه خصوصا یونانی تاسیس شد. طب اسلامی از همان آغاز، مجذوب دو شیوه جالینوسی، و بقراطی شد. شیوه جالینوسی روش مطلوب علمای اسکندرانی و سپس جندی‌شاپوریان بود و این دانش آموختگان جندی‌شاپور بودند که با شاگردانشان طب اسلامی را در اوائل عصر بنی عباس تاسیس کردند. شیوه بقراطی نیز در مرحله تالیف و ابتکار اثری ژرف بر طب اسلامی گذاشت. طب اسلامی در مرحله تاسیس، بیشتر تقلیدی بود و دلیل آن علاقه اطبا برای فیلسوف بودن - حکیم - به شیوه جالینوس و پیوند طب با فلسفه و تبعیت طب از فلسفه بود. اما در مرحله تالیف و ابتکار، طب اسلامی از فلسفه مستقل شد و تنها به مباحث طبی پرداخت و اطبا به گسترش فروع طبی و تخصصی کردن آنها با تالیف و ممارست پرداختند. در این مرحله از گستره قیاس و استدلال عقلی صرف کاسته شد و تجربه و آزمون و مشاهدات علمی و ملاحظات بالینی رونق گرفت و این امر آنها را به گسترش آرای پیشینیان و تصحیح اشتباهات ایشان و افزودن مطالب جدید و فراوان قادر ساخت.

پی‌نوشت‌ها

^۱ این نوشتار ترجمه مقاله "فی الطب الاسلامی" است که در وب اسلام ست به نشانی زیر قابل دستیابی است:

<http://www.islamset.com/arabic/aheritage/teb/murad.html>

بدیهی است که مقاله خالی از اشکال نیست و بخش‌هایی از آن به ویژه در مورد ابن سینا قابل نقد است که بی تردید از نقدهای احتمالی استقبال می‌شود.

^۲ الاستاذ الدكتور ابراهیم بن مراد - رئیس جمعیه المعجمیه العربیه الجمهوریه التونسیه؛ محقق تونسسی کتاب تفسیر دیسفوریدس و مؤلف کتابهای: بحوث فی تاریخ الطب و الصيدله عند العرب، بیروت، ۱۹۹۱م؛ دراسات فی المعجم العربی، بیروت، ۱۹۸۷م؛ المصطلح الأعجمی فی کتب الطب و الصيدله و نیز مقالات: القیمه الوثائقیه فی الإمتاع و المؤانسه لأبی حیان التوحیدی؛ ابن النفیس الطیب مقارنه بابن سینا؛ "منهجیه فی تعریب الأصوات المعجمیه" من مجله المعجمیه (العدد الثانی ۱۹۸۵، تونس)؛ "المعجمیه و علم المعجم"، مجله المعجمیه، ع ۸، ۹۹۲. وی مبتکر نظام صوتی یکپارچه بر اساس متون قدما و به ویژه متون طبی و تجربه جدید است که در شماره ۲ مجله المعجمیه معرفی کرده است (مترجم، اطلاعات نویسنده محترم را از درون همین متن و اینترنت گردآوری کرده است).

^۳ ابن جلجل، أبو داود سلیمان. طبقات الأطباء و الحكماء تحقیق فؤاد سید. القاهره: المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه. ۱۹۵۵؛ ص ۵۴.

^۴ الجوزیه ابن قیم. الطب النبوی. تحقیق عبد الخالق، عبد الغنی. القاهره: دار إحياء الكتب العربیه. ۱۹۵۷؛ صص ۸ و ۱۰۶. و الحدیث فی الصحیحین. در منابع امامیه نیز هر دوی این احادیث نقل شده است: بحارالانوار، ج ۵۹ ص ۶۸.

^۵ همان، ص ۱۰۵؛ و ابن جلجل: طبقات الأطباء، ص ۵۴.

^۶ ابن جلجل. طبقات الأطباء. ص ۵۴؛ جمال الدین القفطی. تاریخ الحكماء، تحقیق یولیوس لبر، لیبزیغ، ۱۹۰۳؛ صص ۱۶۱ - ۱۶۲. أبو العباس أحمد بن أبی أصیبعه. عیون الأنبیاء فی طبقات الأطباء. ج ۱. تحقیق: ملر، أوغست. القاهره: المطبعه الوهییه. ۱۲۹۹ ق / ۱۸۸۲ م؛ صص ۱۰۹-۱۱۳.

^۷ ابن خلدون، عبدالرحمان. المقدمه ط. ۲. بیروت: مکتبه المدرسه و دارالکتاب اللبنانی. ۱۹۶۱؛ ص ۹۱۹.

^۸ ابن العبری، أبو الفرح. تاریخ مختصر الدول. بیروت: نشره انطون صالحانی. ط. ۲. ۱۹۵۸؛ ص ۱۱۳.

^۹ منابع قدیمی در باره عصر او اختلاف دارند. حسب گفته ابن جلجل (طبقات الأطباء، ص ۶۱) و صاعد الأندلسی (طبقات الأمم، تحقیق لويس شیخو، بیروت، ۱۹۱۲، ص ۸۸) در نیمه دوم قرن اول هجری می‌زیسته چون با مروان بن الحکم که بین ۶۴ ق / ۶۸۴ م و ۶۵ ق / ۶۸۵ م حکمرانی داشته، مرتبط بوده یا به عمر بن عبد العزیز که بین ۹۹ ق / ۷۱۷ م و ۱۰۱ ق / ۷۲۰ م حکم می‌راند است. لکن القفطی (تاریخ الحكماء، صص ۳۲۵-۳۲۶) و ابن أبی أصیبعه (عیون الأنبیاء ج ۱ صص ۴-۱۶۳) نکته‌ای ذکر کرده‌اند که دلالت بر آن دارد که او در قرن اول و دوم می‌زیسته و معاصر أبو نواس (ت حدود ۱۴۰ ق / ۷۵۷ م و مت. حدود ۱۹۸ ق / ۸۱۳ م) بوده است. و این به نظر ما مبالغه است و گمان می‌کنیم او در قرن اول می‌زیسته زیرا ترجمه کناش از آهنر القس در پایان قرن اول مشهور بوده است. (این نخستین کتاب علمی است که به عربی ترجمه شده و به قولی اصلیت ماسرجویه فارسی بوده است - مترجم)

^{۱۰} ابن الندیم در الفهرست (تحقیق رضا تجدد، طهران، ۱۹۷۱، ص ۳۵۵) دو کتاب به نامهای "کتاب قوی الأطمعه و منافعها و مضارها" و "کتاب قوی العقاقیر و منافعها و مضارها" برایش ذکر کرده است. و ابن أبی أصیبعه (عیون الأنبیاء، ج ۱، ص ۱۶۴) دو کتاب "کناش فی الغذاء" - که شاید همان "کتاب قوی الأطمعه" باشد که ابن الندیم ذکر کرده است و "کناش فی العین" را بدو نسبت داده است. و "رساله فی أبدال الأدوية و ما یقوم مقام غیرها" از او است و نسخه خطی آن در کتابخانه ایاصوفیه ترکیه موجود است (نک: رمضان ششن و جمیل آقبکار و جواد ایزکی. فهرس مخطوطات الطب الإسلامی باللغات العربیه والترکیه و الفارسیه فی مکتبات ترکیا،

استانبول. ۱۹۸۴؛ ص ۳۴۰).

^{۱۱} ابن العبري، تاريخ مختصر الدول، ص ۹۲. أما ابن النديم (الفهرست، ص ۳۵۵) می‌نویسد: "فی صدر الدوله"، و القفطی (تاریخ الحكماء، ص ۸۰) "فی صدر المله". یعنی در آغاز دوره اسلام.

^{۱۲} الجاحظ، أبو عثمان. كتاب الحيوان. تحقيق: هارون، عبدالسلام محمد. القاهرة. ۱۹۳۸ - ۱۹۴۳ م (۷ أجزاء)، ج ۱، ص ۲۵۰، والقصيده فی ج ۱، ص ۵۰ - ۲۴۹، والبيت مذکور أيضا فی ج ۱، ص ۲۴۷ و ج ۱، ص ۲۵۰.

^{۱۳} همان ج ۱ / ۳ - ۲۵۰.

^{۱۴} أبو حيان التوحیدی درباره عصر عباسی اول می‌نویسد: "ألا ترى أن الحال استحالت عجما كسرويه و قيصريه؟ فأين هذا من حديث النبوه الناطقه والأمامه الصادقه؟ ولكن لما غلبت عليهم العزه و دخلت النعره فی أنافهم و ظهرت الخنزوانه بينهم سماوا آيين (= عادات) العجم أدبا و قدموه على السنه التي هي ثمره النبوه" (الإمتاع والمؤانسه، تحقيق أحمد أمين و أحمد الزين. القاهرة. ۱۹۳۹ - ۱۹۴۴، ۳ أجزاء، ج ۲، ص ۷۶)، ترجمه: آیا نمی‌بینی که حال (عرب) استحاله به شکل غیر عرب کسروی و قیصری یافته است؟ این در کجای حدیث گویای پیامبر و امامت راستین مطرح شده است...؟ اما چون عزت بر آنها چیره شد و باد به دماغشان افتاد و نخوت میانشان پدیدار شد، عادات غیر عرب را ادب نامیدند و آن را بر سنت که میوه نبوت است، مقدم داشتند.

^{۱۵} القفطی: تاریخ الحكماء، صص ۶۰ - ۱۵۸.

^{۱۶} همان ص ۱ - ۱۰۰.

^{۱۷} ابن النديم. الفهرست. ص ۳۰۴.

^{۱۸} همان ص ۳۰۴. كانوا یرزقون جماعه من النقله، منهم حنین بن إسحاق و حبیش بن الحسن و ثابت بن قره و غیرهم، فی الشهر خمسائه دينار للنقل والملازمه.

^{۱۹} نک: در مورد خصائص دو روشی که بحث شد به: "ابن النفیس الطیب مقارنه بابن سینا. نظرات فی ماده علم الطب و منهج معالجه بین ابن النفیس و ابن سینا"، که در الندوه التراثیه الثانيه (المنظمه الإسلامیه للعلوم الطبیه). الكويت. ۸ - ۱۰ نوامبر ۱۹۹۷ ارائه شد.

^{۲۰} بخصوص در "كتاب الفرق" - یعنی فرق الطب - أصحاب التجربه و أصحاب القیاس و أصحاب الحیل را نام می‌برد و در جوامع اسکندرانیان اولین کتاب از کتب ۱۶ گانه جالینوس برای تعلیم طب بود و "كتاب البرهان" را خود جالینوس برای آغاز تعلیم کتابهایش نام می‌برد و می‌گفت: "ینبغی قبل هذه الكتب کلها أن یرتاض فی کتابی الذی وضعته فی البرهان من أراد أن يستعمل هذه الصناعه بطریق القیاس" (نک: جالینوس. الصناعه الصغیره. ترجمه حنین بن إسحاق. تحقيق سلیم سالم، محمد. القاهرة: الهيئه المصريه العامه للكتاب. ۱۹۸۸؛ ص ۱۹۲ - ترجمه: شایسته است پیش از این کتابها، کسی که می‌خواهد در این صناعت (طب) به روش قیاس عمل کند در کتابم که در مورد برهان نوشته‌ام بگردد و تمرین کند؛ و "كتاب حيله البرء"، که در آن کیفیت درمان به روش قیاس را توصیف کرده است (نک: ابن أبی أصیبعه. عیون الأنباء ج ۱، ص ۹۳: "کیف یداوی کل واحد من الأمراض بطریق القیاس").

^{۲۱} نک: السجستانی، أبو سلیمان. منتخب صوان الحکمه. تحقيق دنلوب، د.م. ص ۷، الفقره ۷: "لیس فی المعموره أحد لیس لجالینوس علیه منّه".

^{۲۲} از علامات آن در دوره تأسیس، تعصب خارج از حد حنین بن إسحاق نسبت به کتاب البرهان جالینوس است: "فإنه أظهر لهذا الكتاب تعصبا عظیما تجاوز فيه الحد" (نک: السجستانی، أبو سلیمان. منتخب صوان الحکمه. تحقيق دنلوب، د.م. ص ۷، الفقره ۷: و علی بن ربن الطبری عنوان "فردوس الحکمه" را برای مشهورترین کتابش برگزید، و در مقدمه آن نوشت که محتوای آن را از کتب اطباء - خصوصا بقراط و جالینوس - و کتب فلاسفه، - خصوصا کتب أرسطو - گردآورده است. نک: فردوس الحکمه، تحقيق الصدیقی، محمد زبیر. برلین. ۱۹۲۸؛ ص ۸.

- ^{۲۳} مثلا: ابن هندو، أبو الفرح مفتاح الطب و منهاج الطلاب (= الطلب ؟). تحقیق: محقق، مهدی و دانش پژوه، محمد تقی. تهران. ۱۹۸۹؛ صص ۵ - ۶۰. علی بن رضوان. الكتاب النافع فی کیفیه تعلیم صناعه الطب. تحقیق السامرائی، کمال. بغداد: جامعه بغداد. ۱۹۸۶؛ صص ۱۳ - ۱۰۷ و نیز نک: اسکندر، البیر زکی. مدرسه الاسکندریه و منهاج التعلیم الطبی فی أوائل العصر الوسیط. در: مجله معهد المخطوطات العربیه، ۲۳ / ۱. ۱۹۷۷؛ صص ۲۴ - ۵۶.
- ^{۲۴} رازی. المنصوری فی الطب. تحقیق الصدیقی، حازم البکری. الکویت: معهد المخطوطات العربیه. ۱۹۸۷؛ ص ۲۹.
- ^{۲۵} ابن جلیجل. طبقات الأطباء. ص ۶۶. کتابا " فی الجذام لم یسبقه أحد إلى مثله".
- ^{۲۶} همان ص ۶۹ کتابا فی "الأغذیه علی تدبیر الصحه لم یسبقه إليه أحد".
- ^{۲۷} همان ص ۸۵ کتابا فی "داء المالیخولیا لم یسبق إلى مثله".
- ^{۲۸} "فی الجدری والحصبه" و کتابا فی "القولنج".
- ^{۲۹} کذا ورد العنوان فی الفهرست لابن الندیم (تحقیق تجدد، ص ۳۵۷). أما ابن جلیجل (طبقات الأطباء، ص ۷۷) فقد قال: "وألف علی بقراط و جالینوس کتابا سماه الشکوک".
- ^{۳۰} القفطی. تاریخ الحکماء. ص ۲۱۵. کان فی "العلم بطریقه أهل الهند فی الطب مثل جبرائیل (بن بختیشوع) فی العلم بمقالات الروم.
- ^{۳۱} ابن أبی أصیبعه. عیون الأنباء. ج ۲، ص ۳۳.
- ^{۳۲} ابن الندیم. الفهرست. ص ۳۰۵.
- ^{۳۳} الطبری. فردوس الحکمه. صص ۵۵۷ - ۶۲۰.
- ^{۳۴} ابن هندو. مفتاح الطب. ص ۵۳. جالینوس برای بزرگداشت موضوع طب، طبیب را فیلسوف قرار می دهد. فلسفه بطور کلی مشتمل بر طب و غیر طب است و آن را صناعت الصناعات می نامند -مانند امیرالامراء و قاضی القضاة- و چون طب دو بخش نظری و عملی دارد، فیلسوف به دلیل آنکه در مورد حقایق همه موجودات بحث و جستجو می کند، در طب نظری هم جستجوگر است و در طب عملی هم از آن نظر که جستجو کننده جمیع خیرات است، جستجو و بحث می کند.
- ^{۳۵} همان ص ۶۷: چون طب با فلسفه مشارکت دارد و حتی جزئی از آن است، صناعت منطقی را که ابزار آن و هر علمی است، بکار می گیرد و در آن عباراتی است که مختص اطبا در وضع آن و توافق بر آن است، شایسته می بینیم که در کتابمان نکاتی مناسب از گفته های منطقیان و فلاسفه را طرح کنم که طبیب به آشنایی با آنها نیاز دارد.
- ^{۳۶} ابن سینا. کتاب القانون فی الطب. ط. بولاق. ۱۲۹۴ ق / ۱۸۷۷ م (۳ اجزاء). ج ۱، ص ۳. ماحصل سخن اینکه، طب نظری به اصول و طب عملی به روش کاربرد آن اصول می پردازد، گرچه طبیب کار عملی نکرده باشد (مترجم).
- ^{۳۷} "الهلیه" مصدر صناعی من "هل"، مثل "الکمیة" من "کم" و "المائیه" أو "الماهیة" من "ما".
- ^{۳۸} ابن سینا. کتاب القانون. ج ۱، ص ۵. ماحصل سخن اینکه هنگامی که برخی از طبیبان، اقدام به اثبات عناصر و مزاج و مانند آن که موضوع علم طبیعی است می کنند به خطا رفته اند. اولاً، در طب چیزی را وارد کرده اند که از آن نیست و می پندارند چیزی را تبیین می کنند و به اعتلای علم طب کمک کرده اند درحالی که چنین نیست. پس چیزی که ضرورت دارد، این است که طبیب موضوعاتی چون عناصر اربعه و وجود مزاجها و اخلاط و قوا و ارواح و انواع آنها را به عنوان اصول موضوعه و بدون نیاز به استدلال و برهان بپذیرد. این قانون کلی را هم به عنوان اصل بپذیرد که یک حالت بدون موجب و علت تغییر نمی کند. سپس سایر موضوعات را برحسب نوع آن از طریق مشاهده و تجزیه و تحلیل بپذیرد؛ مانند بیماریها، علت های ویژه آنها، نشانه ها و راه های حفظ سلامت و درمان بیماریها که با پرسش های علمی مربوط به کمیت و کیفیت و مانند آن، آنها را توصیف می کند مثلاً در مورد اخلاط بپرسد، آیا علت از اخلاط است؟ نوع آن چیست و اندازه آن از نظر کمیت و کیفیت کدام است و مانند آن، و چون برای هر تغییر حال و ثباتش سببی

هست، پرسش از عوامل چقدر است و در مورد اعضاء و منافع آنها، ضروری است به حس و تشریح برخورد کند و چیزی که ضروری است، تصور کند و برهان بر آن بیاورد. امراض و عوامل، جزئی و علامات آن است و اینکه چگونه بیماری را رفع و سلامتی را حفظ کند. پس لازم است که بر آن چیزی که مخفی است، به تفصیل و تقدیر و توقیت، برهان بیاورد. جالینوس هنگامی که بر بخش اول اقامه برهان می‌کرد، از جهت طبیب بودنش ضروری نبود اما از جهت فیلسوف بودنش ضرورت داشت که در علم طبیعی سخن گوید همانطور که فقیه هنگامی که می‌خواهد صحت و جوب متابعت اجماع را اثبات کند، از جهت فقیه بودنش این کار را نمی‌کند بلکه از جهت متکلم بودنش چنین می‌کند. ولی طبیب از جهت طبیب بودن و فقیه از جهت فقیه بودن نمی‌تواند بر این امر برهان قطعی بیاورد؛ وگرنه دور از واقع می‌شود.

^{۳۹} ابن سینا. الشفاء - الطبيعيات: ۸ - الحيوان، تحقيق: منتصر، عبد الحليم؛ زايد، سعيد؛ اسماعيل، عبدالله. القاهرة: الهيئه المصريه العامه للتأليف والنشر. ۱۹۷۰؛ صص ۱۴۷، ۱۹۸، ۲۵۹، ۲۷۱.

^{۴۰} همان، صص ۴۰، ۱۴۶، ۲۵۳.

^{۴۱} همان، صص ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۷ والمحصل لغه هو الذى يحقق الأمر و بينه، و هو الذى يميز الفضة من حجاره المعدن، أو الذهب من الفضة (محصل کسی است که چیزی را محقق و تبیین می‌کند. کسی که نقره را از سنگ معدن یا طلا جدا می‌کند).

^{۴۲} همان، صص ۴۶، ۵۱، ۶۱، ۱۴۵.

^{۴۳} همان، ص ۱۴۶.

^{۴۴} همان، صص ۱۴۷، ۲۵۴.

^{۴۵} نک، همان، بخصوص فصل دوم از مقاله نهم و عنوانش: "فی احتجاج جالینوس علی الفيلسوف و نقض ذلك و تسخيفه" (صص

۱۴۷ - ۱۵۷)؛ که در آن خشمگینانه او را به بیش از حد کند ذهنی متهم می‌کند ("البلاذیه المجاوزه للحد" ص ۱۵۰).

^{۴۶} همان، ص ۱۴۶، و جالینوس ضعف جدی در مبادی متهم می‌کند ("ضعيف جدا فی المبادی) نیز نک: ص ۴۰.

^{۴۷} رازی. المنصوری. ص ۲۹: "حفظ الصحه فی الأجساد الصحیحه و دفع المرض عن الأجساد السقیمه و ردها إلى صحتها".

^{۴۸} لکن باید از مبالغه در این مورد پرهیز کرد. موضوع به گونه‌ای نیست که برخی تصور کرده‌اند که رازی: "بر اهمیت مشاهدات بالینی جدید و غیر مفید به مبادی نظری تاکید می‌کند. در کتاب الحاوی، مبادی اساسی علم بالینی جدید یافت می‌شود و هیچکس از او تا قرن هجدهم میلادی پیروی نکرد تا شیوه بقراطی جدید پیدا شد" (نک: مقدمه تحقیق کتاب القولنج للرازی. لمحققه: حمامی، صبحی حمود. حلب: معهد التراث العلمی العربی. و الکویت: معهد المخطوطات العربیه. ۱۹۸۳؛ ص ۸).

^{۴۹} من آثار الفلسفه فی طب الرازی عنایته بالقسم النظری من الطب فی کتابیه المنصوری و الحاوی، و تألیفه کتاب "الطب الروحانی" الذى أرادہ "قرینا للکتاب المنصوری الذى غرضه فی الطب الجسمانی و عدیلا له" (نک: الرازی، أبوبکر. الطب الروحانی. ضمن: رسائل فلسفیه. تحقیق بول کراوس، القاهرة ۱۹۳۹، ص ۱۵)، و این کتاب در روانشناسی (طب النفس) و محتوایش فلسفی است.

^{۵۰} نک در مورد کتاب و محتوای آن: بن مراد، إبراهيم. بحوث فی تاریخ الطب والصیدله عند العرب. بیروت: دار الغرب الإسلامی. ۱۹۹۱؛ صص ۳۰۷ - ۳۴۹؛ فیه تحقیق أربعة من أبوابه.

^{۵۱} نک در مورد ترجمه‌های زاد المسافر المرجع السابق، صص ۲۰۲ - ۷. و کتاب بخصوص با متن یونانی و لاتین آن مرجعی گشت که دانشجویان در آموزش و استادان در تدریس و طبیبان در درمان از آن بی نیاز نیستند.

^{۵۲} ابن أبی أصیبعه. عیون الأنباء. ج ۲، ص ۶۵.

^{۵۳} همان جا.

^{۵۴} Abulcasis. On surgery and instruments. A definitive edition of the Arabic text with English translation and commentary. Spink MS and Lewis GL. California: University of California Press. 1973; p 677.

و در این کتاب متن عربی مقاله سیام و ترجمه انگلیسی آن آمده است، گرچه صفحات ترجمه مقدم بر متن عربی است. ترجمه متن: فرزندانم! بدانید که نادانانی از اطبا و عوام و کسانی که کتابی از پیشینیان تورق نکرده و مطلبی از آن‌ها نخوانده‌اند، مدعی این باب هستند و به همین علت این شاخه از علم در سرزمین ما از دست رفته و ناچیز است و من کسی را که در آن به نیکی وارد باشد، هرگز نیافته‌ام و آنچه را که یافته‌ام، بخاطر مطالعه زیاد کتب پیشینیان و علاقه شدید به فهم آنها بوده تا اینکه علم را از آنها استخراج کردم. سپس در تمام عمرم ملازم تجربه و درایت شدم و همه آنچه را بدان احاطه علمی یافتم و تجربه کردم، در این باب برایتان نوشتم.

۵۵ همان، صص ۱۵، ۱۷۹، ۳۰۵، ۳۷۹، ۶۱ - ۵۵۹، ۸۱ - ۵۷۹، ۶۰۷، ۶۱۱-۵.

۵۶ همان، صص ۱۱۷، ۱۶۹، ۴۸۱.

۵۷ همان، صص ۱۹، ۱۱۹، ۱۵۱.

۵۸ همان، صص ۵، ۲۷۷، ۶۷۷، ۶۹۷.

⁵⁹ Galenus: *Anatomicarum administrationum. Libri qui supersunt novem - Earundem interpretatio arabica Hunaino Isaaci filio ascripta*. Garofalo I (editor). Napoli: Istituto Universitario Orientale. 1986.

یعنی: فی عمل التشریح، تحقیق ایوان گاروفالو، ناپل (صص)، ۱/۱۰، ۲۲، ۴۲، ۱۷۸، ۱۹۰.

^{۶۰} این سخن درست نیست. بنا به قواعد شرعی، تشریح جسد مسلمان مجوز ندارد و هنوز هم چنین است و خود ما در دوران تحصیل طب، برای تهیه جسد و به اصطلاح کاداور برای درس آناتومی، دچار مشکل بودیم؛ با این حساب تکلیف قرن‌ها پیش معلوم است (مترجم).

^{۶۱} ابن النفیس، أبو الحسن علاء الدین بن أبی الحزم. شرح تشریح القانون. تحقیق: قطایه، سلمان. القاهرة: الهیئه المصریه العامه للکتاب ۱۹۸۸؛ صص ۲۹۳، ۳۸۴، ۳۸۷ و ۳۸۹.

^{۶۲} همان، صص ۱۱۹، ۳۳۷، ۳۸۸. نک: پیرامون مسأله تشریح نزد ابن النفیس و نقد او بر آراء جالینوس و ابن سینا بحث ما: "ابن النفیس الطیب مقارنه باین سینا" مذکور در پاورقی (۱۹)، و در آن مقاله، مفصل سخن گفته‌ایم.

^{۶۳} ابن النفیس. شرح تشریح القانون. ص ۳۱۷، و نیز نک: شرح فصول بقراط. تحقیق: زیدان، یوسف و عبد القادر، ماهر. القاهرة: الدار المصریه اللبنانیه. ۱۹۹۰؛ ص ۲۱۷.

^{۶۴} ابن النفیس. شرح تشریح القانون. ص ۳۲۰.

^{۶۵} همان، ص ۳۱۸، و نیز نک: شرح فصول بقراط. صص ۴-۱۹۳.

^{۶۶} بن میلاد، أحمد. تاریخ الطب العربی التونسی. تونس. ۱۹۸۰؛ ص ۲۰۱.

^{۶۷} ابن سینا. القانون. ج ۲، ص ۲۴۸.

^{۶۸} متن (چاپ عکسی نسخه خطی کتاب) در: بن میلاد، أحمد. تاریخ الطب العربی التونسی. صص ۵-۱۱۴.

^{۶۹} همان، ص ۱۱۳.

^{۷۰} کلیت موضع قابل بحث است. علامه مجلسی (بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۱۳۷)، با ذکر حدیثی از قول خطابی می‌نویسد: "ثم قال الطب علی نوعین الطب القیاسی و هو طب یونانیین الذی یستعمله اکثر الناس فی أوسط بلدان أقالیم الأرض و طب العرب و الهند و هو الطب التجاری". این نشان می‌دهد که در سوی مشرق، طب در بین اطبای نامشهور، کماکان تجربی بوده کما اینکه طب النبوی هم چنین است و قیاسی بودن طب، به دلیل اشتهار حکمای بزرگی چون شیخ الرئیس، شهرت بیشتری یافته و در ذکر قیاسی بودن حکما هم مبالغه روا نیست (مترجم).

^{۷۱} ابن رشد، أبو الولید. الکلیات فی الطب. تحقیق شبیان، سعید و الطالی، عمار. القاهرة: المجلس الأعلى للثقافه. ۱۹۸۹؛ ص ۱۹.

